

نوشته سرکارخانم ژینا سنندجی از زنان مبارز ایران با عنوان « اگر چپ نفهمید، چرا هنوز از او می هراسید؟ » را می خواندم که توجه ام به نوشته آقای محسن جلال پور رئیس اسبق اتاق بازرگانی ایران و کرمان در کانال تلگرامی ایشان جلب شد. او که از سال ۱۳۹۰ در یک انتخابات مهندسی شده توسط باند کرمانی ها به رهبری « مهندس جهانگیری - مرعشی » و در تقابل با باند اصفهانی های اتاق بازرگان علم شد تا قبل ان پیشینه مقاله نویسی و سخنرانی نداشت و بازاریان کرمانی او را پسر شاطر نانوائی دوره شاه می دانستند. مدتهاست که او همچون مرادش دیگر بزرگ مرد رفسنجانی دست به خاطرات نویسی جعلی و ساخت پیشینه ای بس بزرگ برای خود و پدرش زده است. کرمان که روزگاری سرزمین و مهد بزرگانی چون میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمدروحی، میرزا رضا کرمانی، ناظم الاسلام کرمانی، مهندس زیرک زاده، دکتر بقائی و میرزا رضای کرمانی و بزرگان شیخیه بود، بعد انقلاب به دستراتخواران دولتی و زمین خواران رانتی و باند اکبر رفسنجانی و مرعشی و امثال جلال پور درآمده که از نگاه مردم کرمان دارای هیچ پیشینه مبارزاتی و اجتماعی نبوده و در جنایات این خطه همپالکی باند مولفه و لاجوردی ها بوده اند.

محسن جلال پور در کانال تلگرامی خود نوشته: « آخرین قسمت سریال تاسیان را دیدم. این سریال از معدود آثاری بود که مرا به دوران شیرین نوجوانی و سال های پایانی پیش از انقلاب برد. به خاطر دارم در نوروز ۱۳۵۷ با خانواده به تهران سفر کردیم. قرار بود چند روزی بمانیم و سپس به شمال برویم. تهران آن روزها بسیار زیبا و دلربا بود. خیابان ها چراغانی شده بودند و هیچ نشانه ای از ناآرامی دیده نمی شد. همان طور که در ابتدای سریال دیدیم، مردم مشغول زندگی عادی و روزمره خود بودند اما ناگهان همه چیز به هم ریخت. هر یک از شخصیت ها بخشی از جامعه آن روزها را به تصویر می کشند. جمشید نجات نماینده کارآفرینان ایران دوستی است که برای ساختن ایرانی مدرن تلاش می کردند اما در عین حال همچنان با سنت گره خورده بودند و نتوانستند با خواسته ها و دیدگاه های نسل جدید، همراهی کنند. جمشید نجات نماینده نسلی است که سختی بسیاری تجربه کرد اما با تلاش فراوان توانست کارخانه ای دست و پا کند. او عاشق کار و تلاش بود و کارخانه و کارکنانش را مانند خانواده دوست داشت. جمشید در قامت انسانی خود ساخته، خانواده دوست و میهن پرست، نماینده بسیاری از صنعتگران و تجار آن دهه است که همه فکر و ذکرشان تولید، حفظ و توسعه کارخانه بود، هرچند کارگران به خاطر القاعات گروه های چپ، هیچ گاه به عشق آشکار او به ساختن پی نبردند. مرحوم اصغر حاجی بابا در فیلم مستند «پنبه و آتش» تعریف کردند که در ابتدای انقلاب، کارآفرینان را در بشکه می گذاشتند و دور کارخانه می چرخاندند. بقیه

شخصیت‌ها هم در جامعه آن دوران، نمونه‌هایی داشتند. حاج رضا، بازاری مسلمان که مورد اعتماد اهالی محله و بازار است. همسرش، قدسی، نیز نمونه‌ای از زنان همیشه نگران است که تمام فکر و ذکرش به خانه، حاج رضا و فرزندانش معطوف است. دو پسرشان، امیر و امید، با وجود بزرگ شدن در یک خانه، شخصیت‌هایی کاملاً متفاوت دارند. یکی انقلابی و مخالف ساختار است و دیگری مانند بسیاری از جوانان آن زمان، جوانی عاشق‌پیشه است.

از همه این‌ها مهم‌تر، شخصیت استاد کمونیست دانشگاه تهران بود که من را یاد روشنفکرانی انداخت که در گمراه کردن جامعه نقش داشتند و در نهایت کشور را گرفتار آشوب کردند و خودشان از مهلکه گریختند.» {

شرافت انسانی حکم می‌کند حضرت جلال پور لاقلاً بگوید ما هم در این داستان بودیم و اشتباه کردیم اما این مارهای کز کرده در گوشه و کنار کشور که اتفاقاً در آن دوران بخش لمپنی جامعه را تشکیل می‌دادند و بعد انقلاب از سر ریش و عنبر همان کارخانجاتی که بعد انقلاب مصادره و برایش مصیبت می‌خوانند، خود و رفقاییشان به ثمن بخش مالک شدند امروز مدعی هستند آن استاد کمونیست و چپ‌ها کارخانه‌ها و کارخانه‌داران را فراری دادند. تولید فیلم‌های نظیر داستان نیم روز، سریال تاسیان، که این یکی توسط سرکارخانم تینا پاکروان خواهرزاده سپهبد پاکروان دومین رئیس ساواک ایران تهیه شده بوشهری و همگی زیر چتر بخش هنری سپاه و وزارت اطلاعات ساخته و پرداخته می‌شوند و در رسانه جمعی از کارگزاران رژیم هم تبلیغ و معرفی شده خود نشانه حکایتی دیگر از «چپ‌کشی» دارد تا راست‌ها بتوانند ازبوی تعفنی که در کشور با بی‌آبی و بی‌برقی و بی‌نانی برای مردم بارمغان آورده‌اند فرارکنند.

درواقع آقای محسن جلال پور باید به مردم توضیح بدهد وقتی برادران مذهبی ایشان در بحبویه انقلاب با تاکید بر نگرش اکبرهاشمی رفسنجانی و به قصد تصاحب باغات پسته خاندان شیخیه بزرگ شیخیه «ابوالقاسم خان سرکارآقا» را ترور کردند در کدام کمیته انقلاب اسلامی عضو بودند و در آن ماجرا چه نقشی داشتند. البته در کشوری که امیرکبیر اسلامیش دیپلم ردی مدرسه رفسنجان باشد، سمبل کارآفرینی آن هم آقا محسن بچه نانوائی است که با زدوبند با باند مرعشی و مولی الموحیدین به تنهایی ۱.۵ میلیارد دلار در پروژه‌های ساختمانی تورنتو به مدیریت آقا زاده کانادائیش سرمایه‌گذاری نموده و برای فرار از عقوبت مدعی است که پس از انقلاب همین حدود صادرات پسته داشته است.

بررسی حوادث بعد انقلاب نشان می‌دهد که از همان سال‌های اولیه انقلاب، یک پیوند نامیمون بین اتاق بازرگانی و موسسه مولی الموحیدین منعقد شده که زیر پوشش این دونهادهای میلیاردی دلار منابع استانی به غارت رفته که این روزها گوشه‌ای از آن منجمله و امه‌های نکول شده ۵ هزار میلیارد تومانی موسسه خیریه مولی الموحیدین از بانک تجارت و وام ۶ هزار میلیارد تومانی شرکت ماهتاب گسترکارمان یاب متعلق به همین موسسه قطره‌ای از غارت است.

بررسی مسیر غارت و چپاول نشان می دهد که هم زمان با تصدی آقای جلال پور در سال ۱۳۹۰ در اتاق کرمان ، اتاق شرکتی را بنام شرکت سرمایه گذاری گلشن تاسیس و این شرکت با پرداخت سه میلیارد تومان (معادل سه میلیون دلار آن زمان) بخشی از سهام شرکت سرآوا- مالک شرکت دیجی کالا ، دیوار، علی بابا و ..- را خریداری می نماید. سپس شرکت گلشن به نمایندگی محسن جلال پور در سال ۱۳۹۳ همان سهام را به شرکت تدبیر و سایر سهامداران به قیمت ۴.۵ میلیارد تومان قسطی واگذار می نماید (معادل ۱.۴ میلیون دلار آن زمان) . و انگاه در سال ۱۴۰۳ دارودسته جلال پور و شرکا همین سهام را به قیمت ۱۲ هزار میلیارد تومان به شرکت همراه اول می فروشند. یعنی معامله جنجالی مذکور درواقع سهام متعلق به آقا محسن کلاهبردار بوده است اما اقا محسن که می داند دیر یا زود این معاملات افشا میشود برای سپرانداری پنهان سازی فساد خود مدتهاست که با عکس گرفتن با استادان اقتصاد کشور که مدعی حمایت از بخش خصوصی و رقابت هستند و پول پاشی به مدیران و خبرنگاران معلوم الحال دنیای اقتصاد در قالب هزینه آگهی از اتاق کرمان و دعوت هیاتی از گردانندگان این روزنامه و دعوت استادان خوش نامی که شاید این مسائل را ندانند؟! خود را در زمره اقتصاددانان کارآفرین صادرکننده پسته جازده و کاه و بیگانه اتاق نویسندگان این روزنامه معلوم الحال به نام آقا جلال با شداد و غلاظ در باره مصیبت بخش خصوصی و صادرات سر می دهند تا کسی جرئت نکند بپرسد ارزشهای صادراتی و تصفیه آن چه شده است.

حال با چنین پیشنهادی گرانبھائی حضرت جلال پور - که خوانندگان را به جلال فیلم قیصر می اندازد - مدعی شده که کویا آن استاددانشگاه چپ باعث ویرانی اقتصاد شده است . زهی بی شرمی که سوار بر الاغ وارد شهر شوی و با قطار برون روی و بر دیگران تهمت زنی؟!

مضحک ترین روایت آقا محسن آن جاست که مدعی شده پدرش در دوران جنگ جهانی ، نان مجانی بین اهالی گرسنه توزیع می کرده اما فراموش کرده که مردم کرمان بیاددارند که آن توزیع کننده نان مرحوم دیلمقانی نامی بوده که هیچ نسبت و قرباتی با خاندان ایشان نداشته است . از دیگر کرامات شیخ محسن تاسیس شرکت گلشن آرای ارم با مشارکت باند مرعشی درجوار فرودگاه جیرفت برای ایجاد پایانه صادراتی بوده که از این شرکت هم جز دریافت ارز ۱۸ میلیون دلاری هیچ خبری پس از سالها تاسیس نیست . ظاهرا پول پاشی و زور باند کرمانی های حلقه زده اطراف مرعشی و جلال پور ان قدراست که افشا گر معروف فسادهای کشور هم دراین ارتباط سکوت اختیار کرده است و به افشای باغ صدیقی دل خوش کرده اما فراموش کرده بنویسد این باند در سالیان گذشته به رهبری «مرعشی - محسن ضرابی موسس موسسه اعتباری رسالت و جلال پور » بخش وسیعی از اراضی فاقد کاربری اطراف کرمان را را به ثمن بخش از دولت خریداری و با احداث جاده «کرمان -ماهان» اولاً همین جاده را به میلیاردها تومان به وزارت راه فروختند و اراضی اطراف حاده را هم به نام باغ ویلا به خلق الله انداختند . در سال ۱۳۹۱ نیز موسسه مولی الموحیدین که قرار بوده خیریه باشد و کارهای عام المنفعه انجام دهد در زمان ریاست محسن جلال پور بخشی از همین اراضی به مساحت ۱۳.۵ هکتار را بمبلغ ۱۳.۵ میلیارد تومان (معادل ۱۱ میلیون

دلاروقت) به اتاق بازرگانی فروختند و سپس در سال ۱۴۰۱ اتاق کرمان همان اراضی را بقیمت ۷۰ میلیارد تومان به موسسه مولی الموحیدین فروختند درحالی که گفته شده قیمت کارشناسی اراضی بالغ بر ۴۰۰ میلیارد تومان بوده است. از دیگرهنرهای بزرگ کلاهبرداران ریش دار ولایت فقیه که پیرو ولایت هاشمی رفسنجانی و برادر همسر ایشان (مرعشی) هستند، تاسیس شرکت ماهتاب گستر کارمان یاب «با مشارکت سیدمحمد صدرهاشمی موسس بانک اقتصادنویین و ابردهکار بانکی و مرعشی و...» برای خرید نیروگاه های عرضه شده دولتی بوده که ازطریق اخذوام از بانکهای کشور درکرمان تاسیس و بدون هیچگونه دارائی و صرفا یک قرارداد خرید در بحران بزرگ بورس تهران در سال ۱۳۹۹ با همدستی شورای بورسبه مبلغ ۵۴ هزار میلیارد تومان به خلق الله عرضه شد. - در ان روزگار حسن سلاح ورزی نوچه مرعشی به عنوان نماینده اتاق بازرگانی در شورای بورس شرکت و این معامله را جوش داده بود-که در حال حاضر به قیمت یک هزارم قیمت فروش شده است. فروشندگان سهام نیز باند «صدرهاشمی- مرعشی و مولی الموحیدین» بودند. یکی دیگراز شاهکارهای باند وافور وغارت تاسیس پتروشیمی و فولاد درمجاورت شرکت پتروشیمی انتقال گاز ایران به پاکستان در مهنوج مجاور خط ۷ می باشد که منابع ارزی انرا دریافت و بخش قابل ملاحظه آن را به خارج انتقال داده اند. ممکن است این سؤال پیش آید که اگر این همه فساد علنی روی داده چرا نهادهای نظارتی - قضائی تا کنون هیچ اقدامی بعمل نیاورده اند. باند مافیای کرمان برای ایجاد سپر حفاظی از همان ابتدا سردار قاچاقچی قاسم سلیمانی و برادر گرانبایه ایشان را شریک منافع نموده واز طریق هواپیمائی ماهان و سایر کمک ها بخشی از بودجه سپاه قدس را تامین می کردند. لذا در مواقع لازم بنا به اعترافات «اکبر طبری» دلال معروف قوه قضائیه در جریان بازداشت مفسدان کرمانی با توصیه شخصی آقا قاسم آنان بازداشت نشدند. نمونه معروف بازداشت نصرت اله نوربخش عضو اتاق کرمان به جرم جاسوسی برای انگلستان بود که پس از مدتی آزاد و بی سروصدا به زندگی در جواراتاق بازرگانی مشغول است.

تاصف دراین است که این افراد که بخشی از حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی در قالب اصلاح طلبان و کارکزاران غارت تاریخی این ۴۷ سال بوده که از صادرات آب و خاک کشور هم دریغ نکرده اند با شعار «آی دزد آی دزد» منادی آزادی بخش خصوصی - یعنی هرچه بیشتر غارت کردن - شده اند و خودشان را درمقام دادخواهی از چپ ها هم می دانند؟!.

امثال جلال پور که بدون شک قادر به نوشتن یک ورق کاغذ سی سطری نبوده ونیستند و نوشته های آنان توسط روزی نامه مستقر در طبقه سوم ساختمان خیابان قائم مقام خیابان بیستم تهران نوشته میشود که روزی مدیر مسئول و سایرین هم به وفور اعطاء می شود. حاکمان جمهوری اسلامی چه درلباس بازرگان و نظامی و استاددانشگاه در این روزها در تب وتاب فروپاشی جمهوری اسلامی و برملا شدن دادگاه ثابتی نگران آینده خودشده اند درصدد هستند از خود واعوان انصارشان درانقلاب ۱۳۵۷ تبری جویند و به یاد مصادره شدگان و صنعتگران دوران شاه برآمده اند غافل از این که همین افراد اموال قبلی ها را مصادره کرده و در اختیاردارند بدون شک

شرافت کاری و انسانی امثال آقایان «آگاه ، مهدی هرنندی ، حاج برخوردار، لاجوردی ها، خسروشاهی ها و ایروانی ها و ملک زاده یزدی و حسن مولوی ها و..» هیچگاه قابل مقایسه با بی هویت هائی که در بعد انقلاب درصدد هویت سازی و تبدیل شاطر نانوا به حسن رشدیه برآمده اند، نیست؟!.

چپ ایرانی که ریشه در انقلاب مشروطیت دارد و توانسته در یکصد و بیست سال اخیرا نام خود را بر پرچم همه جنبش های سیاسی - اجتماعی درج نماید امروز می تواند با افتخار به نسل «زن ، زندگی ، آزادی» و کارگران و زحمتکشان اعلام نماید اگرچه در بحبویه انقلاب ۱۳۵۷ با درک نادرست از مناسبات ضدامپریالیستی در مقطعی کوتاه در افشای حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی سرگردان بود اما بخش مستقل چپ ایرانی از فردای سال ۱۳۵۸ در افشای گشادترین کلاه تاریخ که برسر ایرانی ها با رنگ ولعاب «ولایت فقیه» رفت فعال بود و تقاص این افشا را با اعدام و تیرباران هزاران نفر هم چون «مجاهدین خلق آن روزگار» داد. البته همان طوری که در این مقاله حساب سرمایه داران نیک نام دوران شاه با سرمایه داران زالو صفت ریش دار و بی ریش جمهوری اسلامی تفاوت قائل شده ایم بدون شک بخشی از چپ ایرانی که غرقه در مناسبات وابستگی و ضدامپریالیستی بود در همراهی با اردوگاه به اصطلاح سوسیالیسم در رکاب ولایت فقیه درآمدند که حساب آنان نیز با کرام الکاتبین است و عملکرد آنان ربطی به عملکرد و مقاومت و مبارزه چپ مستقل ایرانی که ریشه در افکار اوتیس سلطان زاده ، دکترتقی ارانی و سلیمان میرزا و رهبران فدائیان اولیه ندارد. خوشبختانه علیرغم هجوم همه جانبه و مشترک ارتجاع جمهوری اسلامی و پادوهای دانشگاهی کت و شلوار کراواتی و سرمایه داری جهانی برعلیه چپ ، شاهد برآمدن چپ دمکراسی خواه و آزادیخواهی هستیم که در سراسر جهان در حال عرض اندام هستند.